

رقابت بنگاه‌ها و کشورها در عصر دانایی

فرشاد مومنی*

تاریخ دریافت: ۸۶/۲/۲۴

تاریخ پذیرش: ۸۶/۴/۲۰

چکیده:

درباره پویایی‌های مؤلفه‌های اصلی شکل دهنده به توان رقابت اقتصاد ملی و نقش تعیین‌کننده نوآوری‌های فناورانه و نهادها در این زمینه، کمتر کسی تردید نشان داده است اما یک کانون اصلی و مهم مجادلات، نحوه ورود و خروج نظری به این مسئله و چگونگی بهره‌گیری از تجربیات بشری است.

داعیه اصلی این مقاله آن است که اصول موضوعه و محورهای اصلی رویارویی‌های نظری در این زمینه از زمان موج اول انقلاب صنعتی تاکنون تغییر چندانی نکرده و واکاوی مجادلات روش‌شناختی نظریه‌پردازان کلاسیک و مکتب تاریخی همچنان راهگشاست. بنابراین، در عین حال که تلاش شده است تا با رویکردی تاریخی تحلیلی این مسئله و پویایی‌های آن در طی زمان نشان داده شود، بر دو مسئله جدی و مطرح کنونی نیز تأکید ویژه‌ای صورت پذیرفته که عبارتند از: (۱) واکنش‌های انفعالی و فرصت‌سوز اکثر کشورهای در حال توسعه نسبت به پویایی‌ها و پیچیدگی‌های مسئله توان رقابت اقتصاد ملی (۲) تحولات چشمگیری که در اثر انقلاب دانایی در این عرصه به وقوع پیوسته است.

مقاله ضمن تشریح ابعاد مهم این دو مسئله با این نتیجه‌گیری خاتمه می‌یابد که راه نجات کشورهای در حال توسعه از جمله ایران آن است که هوشمندانه و بنیادی این تحولات را هر چه عمیق‌تر بشناسیم و با مراجعه به تاریخ و شناخت عمیق خود، به صورتی راهگشا و برنامه‌ای، نسبت خود را با این تحولات مشخص نماییم.

* دکترای اقتصاد و عضو هیأت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه:

تا قبل از موج اول انقلاب صنعتی فاصله میان بنیه تولید اقتصاد ملی در میان کشورهای جهان چندان زیاد نبود و سطح قابلیت‌های نه چندان متفاوت کشورهای عمدتاً در چارچوب مواهب طبیعی متفاوت و میزان جمعیت متفاوت توضیح داده می‌شد. در چنین شرایطی منابع انسانی هم‌تراز و هم‌گن با سایر منابع تولید قلمداد می‌شدند و فناوری نظامی و تعداد جنگاوران در کنار مؤلفه‌هایی چون وسعت سرزمین و تفاوت جمعیت کشورها اندک تفاوت میان تولید سرانه کشورهای جهان را توضیح می‌داد. به موازات شکل‌گیری موج اول انقلاب صنعتی و موضوعیت پیدا کردن تفاوت میان سطح عملکرد اقتصادهای ملی با یکدیگر به تدریج و به صورت فزاینده نحوه سیاست‌گذاری اقتصادی نقش برجسته و مهمی در عملکرد اقتصادها و سطوح توانایی بنیه اقتصادی آنها پیدا کرد. از اینجاست که طیف متنوعی از عوامل جدید پدیدار شدند که آثار تعیین‌کننده‌ای بر سرنوشت کشورها بر جای می‌گذاشتند.

سطح دانایی سیاست‌گذاران، الگوی رابطه میان دولت و ملت و میزان قدرت نظام ملی در تجهیز منابع و سازماندهی انسان‌ها علاوه بر آنکه روی بنیه تولید ملی تأثیر تعیین‌کننده‌ای می‌گذاشت تا مرز عنصر تعیین‌کننده امنیت ملی نیز پیش می‌رفت بدون تردید در این میان عنصر «نرم‌افزار» یعنی سطح دانش و مهارت و تجربه سیاست‌گذاران در فهم صحیح و به موقع اقتضائات زمانه و دقت در مشخص کردن نسبت اقتضائات توسعه ملی با روندهای فراملی در شکل دادن به سرنوشت سیاسی اقتصادی و بین‌المللی هر کشور از اهمیت قابل توجهی برخوردار شد. از زمان انقلاب صنعتی به بعد کانون اصلی زورآزمایی دولت‌ها به حوزه‌اندیشه انتقال یافت و بسترسازی برای استثمار و حتی استعمار کشورهای ضعیف‌تر بیش از آنکه به تجهیز قوای نظامی وابسته باشد به نحوه درگیر کردن آنها با مسئله خطیر سیاست‌گذاری اقتصادی بازگشت و در این میان سیاست‌های مؤثر بر سطح قابلیت رقابتی کشورها نقشی تعیین‌کننده داشته است.

در این مقاله ابتدا مروری تاریخی به نحوه مواجهه فکری اقتصاددانان کلاسیک با نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان در زمینه رقابت اقتصادی خواهیم داشت. توجه به ریزه‌کاری‌ها و جزئیات این مواجهه فکری و آثار عملی آن در سرنوشت کشورهای اروپایی و بعدها آمریکای شمالی و حتی کشورهای جنوب شرق آسیا می‌تواند به نحو شایسته و مؤثری نگرش ما به مسئله رقابت بین کشورها و سیاست‌های رقابتی را واقع‌بینانه‌تر نماید.

در ادامه با ذکر شواهد و مثال‌هایی نشان داده خواهد شد که مبانی و اصول فکری حاکم بر رویارویی مزبور تا امروز نیز موضوعیت دارد و از این زاویه نشان داده می‌شود که به ویژه به قاعده تحولات شگرفی که در عرصه علوم و تکنولوژی از ربع پایانی قرن بیستم تا امروز ظاهر شده بنیان‌های منطقی مورد اتکا نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان همچنان می‌تواند راهنمای خوبی برای کشورهای در حال توسعه باشد و در قسمت پایانی با معرفی انقلاب دانایی و آثار و پیامدهای آن بر موازین و عرصه‌های رقابت بین کشورها و شرکت‌ها چشم‌اندازی از حوزه‌های اصلی تمرکز سیاست‌های رقابتی و مؤلفه‌های کلیدی آن ارائه می‌گردد.

مواجهه فکری اقتصاددانان کلاسیک و نظریه‌پردازان مکتب تاریخی

از دیدگاه تاریخی در حوزه تاریخ تحول اندیشه اقتصادی مواجهه اقتصاددانان کلاسیک با اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان از این زاویه نیز قابل ردگیری است. اقتصاددانان کلاسیک ادعا می‌کردند که گزاره‌های نظری ایشان از دو ویژگی برجسته ممتاز «جهان‌شمولی» و «بی‌طرفی» برخوردار است و براساس آن وعده می‌دادند که در صورت تن در دادن همه کشورهای جهان به الگوی نظری پیشنهادی آنها و قاعده رفتاری منبث از آن برای سیاست‌گذاران سه دستاورد بزرگ در میان کشورهای جهان ظاهر خواهد گشت. این سه وعده بزرگ به ترتیب عبارت بودند از: همگنی رقیبان و همگرایی فزاینده میان بنیه تولیدی کشورهای جهان و تحقق رفاه در بالاترین سطح ممکن در مقیاس جهانی.

جالب آنکه امروز هنگامی که ما به تجربه آن روز جهان نظر می‌افکنیم نیک درمی‌یابیم که برای پیشبرد ایده آزادی عمل اقتصادی در مقیاس جهانی استراتژیست‌های انگلیسی ترکیبی از صداقت و فرصت‌طلبی را با هم در دستور کار قرار داده‌اند. به این معنا که هنگامی که به متون کلیدی اقتصاددانان کلاسیک مراجعه می‌شود به روشنی می‌توان دریافت که مسائل مطرح شده از سوی نظریه‌پردازان بزرگ آن دوران گرچه به قاعده تغییر شرایط و نیز به قاعده تفاوت شرایط انگلستان با سایر کشورهای جهان قابل نقد هستند، اما انصاف علمی و توجه به ملاحظات روش‌شناختی و اعمال احتیاط‌های عالمانه در آنها موج می‌زند و موضع اصلی مشکل، در تئوری‌های نظریه‌پرازان نیست اما این سیاست‌گذاران انگلیسی بوده‌اند که تفسیرهای خاصی از آن تئوری‌ها را برجسته می‌کردند و آن را برای

کشورهای دیگر نسخه‌پیچی می‌نمودند ضمن آنکه از آن توصیه‌های عملی که برای دیگران ساخته و پرداخته می‌شد در راهبردها و سیاست‌های اجرایی انگلستان چندان خبری نبود. برای مثال آدام اسمیت در کتاب ماندگار ثروت ملل هنگامی که سخت بر آموزه نفع شخصی به مثابه موتور پیشرفت اقتصادی تأکید می‌ورزید به این نکته نیز اذعان داشت که ساخت اجتماعی بر ساخت اقتصادی مقدم بوده و پیگیری آزادانه نفع شخصی به هیچ وجه به صورت علی‌الاطلاق قابل توصیه نیست و تنها تحت شرایط معینی می‌توان انتظار داشت که پیگیری آزادانه نفع شخصی دستاوردهای پرثمر اجتماعی و ملی به همراه داشته باشد. به جملات زیر دقت کنید؛

شرط تحقق نفع جمعی از طریق پیگیری آزادانه نفع شخصی وجود چارچوب قواعد و نظام اجتماعی شخصی است که در آن همدلی و همدردی افراد اجتماع با یکدیگر در کنار حمایت دولت از آزادی فعالیت عاملان اقتصادی در برابر ظلم و زورگویی اعضای دیگر جامعه به عنوان عنصر تعادل بخش و منسجم‌کننده نظام پذیرفته شده باشد. (اسمیت، ۱۷۷۶: ۲۳۱)

اسمیت حتی در نامه‌ای که به تاریخ ۸ نوامبر ۱۷۸۹ به لرد کارلایل در باره چگونگی پیشرفت ایرلند می‌نویسد به صراحت اظهار می‌دارد که: نیاز این کشور به برقراری نظم و شکل‌گیری پلیس و ایجاد یک سازمان قضائی کارآمد به منظور حمایت از مردم رده‌های پایین در راه توسعه و پیشرفت صنعتی بسیار جدی است و در مسیر دستیابی به این هدف تعیین‌کننده یعنی صنعتی شدن برخورداری از قوانین کارآمد به مراتب ضروری‌تر از وجود معادن گوناگون و مواهب طبیعی حتی معدن زغال‌سنگ است.» (اسمیت، ۱۹۸۷: ۲۴۳)

ملاحظه می‌گردد که دقت نظر و وسعت دید اسمیت هنگامی که از زاویه این تذکرات وی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد به هیچ وجه چیزی کمتر از توجهات ریزبینانه برجسته‌ترین نظریه‌پردازان مکتب تاریخی ندارد اما هنگامی که قرار است ایده‌های اسمیت در معرض دید و قضاوت و کاربست سیاست‌گذاران دیگر کشورها قرار گیرد بدون توجه به شرایط اولیه متفاوت و تفاوت‌های دیگر میان کشورها شعارهای «بگذار آزادانه عبور کنند» و «بگذار آزادانه تجارت نمایند» محور اصلی تبلیغات و توصیه‌ها قرار می‌گیرد ضمن آنکه در مقام عمل نیز سیاست‌گذاران انگلیسی در همان زمانی که همگان را به اینگونه شعارها

و عمل به آن دعوت می نمودند خود سخت گیرانه ترین قواعد حمایت گرایانه را در جهت دفاع از بنیه تولید ملی این کشور مورد عمل قرار می دادند. به همین خاطر است که در واکنش به آموزه‌هایی همچون نظریه مزیت مطلق اسمیت و نظریه مزیت نسبی ریکاردو، نظریه پردازان مکتب تاریخی آلمان از سه موضع واکنش نشان می دادند:

موضع اول؛ واکنش روش شناختی بود. نظریه پردازان مکتب تاریخی معتقد بودند که گزاره‌های تئوریک در عرصه امور مربوط به جامعه به هیچ وجه نمی توانند گزاره‌هایی جهان شمولی و بی طرف باشند زیرا این گزاره‌ها مقید و مشروط به شروطی هستند که محدودیت‌های زمانی و مکانی برای هر بنگاه و کشور به وجود می آورد ضمن آنکه از دیدگاه آنها، انسان‌ها برخلاف آموزه کلاسیکی و داعیه‌هایش که بعدها مورد استناد اقتصاددانان نئوکلاسیک نیز قرار گرفت موجوداتی ذره‌ای و فاقد ارتباط و تعامل با یکدیگر نیستند. به گمان آنها انسان‌ها موجوداتی فرهنگی هستند که به شدت تحت تأثیر عادت‌ها و برداشت‌ها و ارزش‌های خاص خود هستند که در ساحت اجتماعی با یکدیگر تعامل و اصطکاک دارند و بالاخره نوع رفتارهای آنها در مقیاس ملی به شدت تحت تأثیر شرایط و ظرفیت‌های تاریخی آنهاست. از این زاویه است که اقتصاددانان مکتب تاریخی ضمن رد بی طرفی گزاره‌های نظری کلاسیکی تصریح می کردند که قاعده‌های رفتاری جهان شمولی نیز صرفاً در کادر مراحل تاریخی پیشرفت اقتصادی کشورهای هم طراز می تواند موضوعیت داشته باشد و در سطوح متفاوت پیشرفت اقتصادی لزوماً می بایست در جستجوی قاعده‌های رفتاری متفاوت بود. نکته‌های دیگری که از موضع نقد روش شناختی آموزه کلاسیکی مطرح می شد عمدتاً ناظر بر پویایی واقعیت‌های تاریخی اجتماعی و ناکارآمدی تحلیل‌های ایستای کلاسیک، اهمیت تعادل‌های بلندمدت برای هر کشور در قیاس با تعادل‌های لحظه‌ای کلاسیکی و تمرکز نظریه کلاسیکی بر مسائل صرفاً اقتصادی و غفلت از نقش عوامل غیراقتصادی در تعیین سرنوشت کشورها از منظر عملکرد اقتصادی بود. (سرژید، سرریست، ۱۳۸۸: ۴۳۳-۴۳۰)

مؤلفه دوم، نقد اقتصاددانان مکتب تاریخی به آموزه کلاسیکی به کانون اصلی شکل دهنده به مزیت رقابتی چشمگیر انگلستان در آن دوران بازمی گشت شواهد موجود نشان می دهد که فردریک لیست در نامه مشهور خود به مجلس آلمان در سال ۱۸۱۹ تصریح می کند؛ این آزادی اقتصادی نیست که برای انگلستان چنین تفوق و مزیت رقابتی خارق العاده‌ای را فراهم آورده، بلکه وحدت انگلستان با اسکاتلند و ایرلند و حذف

گمرکات داخلی میان آنها و در نتیجه گسترش مقیاس بازار است که کانون اصلی مزیت انگلستان به شمار می‌آید وی در ارزیابی انتقادی خود از عملکرد آلمان تصریح می‌کند که فقط در کشور پروس بیش از ۶۷ تعرفه داخلی وجود دارد و اضافه می‌نماید که این واقعیت در داخل سایر کشورهای اتحاد ژرمنی نیز قابل مشاهده است ضمن آنکه بدون در نظر گرفتن این عارضه به واسطه حاکمیت وضعیت ملوک الطوائفی در آلمان حتی بدون در نظر گرفتن خطوط داخلی تعرفه‌های حاکم در درون هر یک از این واحدهای ملوک الطوائفی حتی در بین این ملوک الطوائف‌ها هم در کل اتحاد ژرمنی ۳۸ سد گمرکی وجود دارد. این در حالی است که در کادر فهم نادرست از شعار انگلیسی «آزادی تجارت» هیچ‌یک از این سدهای گمرکی در برابر کشورهای خارج از دولت‌های آلمان وجود نداشت زیرا اتحاد ژرمنی فاقد یک قدرت مؤثر به نام دولت مرکزی بود. (ژیدوریست، ۱۳۴۸: ۴-۴۲۳)

موضع سوم، نقد مکتب تاریخی آلمان به نظریه رقابت کلاسیکی ناظر بر تعارض میان قول و فعل سیاست‌گذاران و رهبران انگلیسی بود. اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان از این زاویه از ابزارهای روش‌شناختی و مشاهده واقعیت‌ها نیز بهره می‌جستند و هشدار می‌دادند که در درجه اول سطوح توسعه‌یافتگی کشورهای جهان به کلی متفاوت از انگلستان است و بنابراین، رقابت در شرایط نابرابر را رقابتی می‌دانستند که برخلاف آموزه‌های مزیت مطلق و مزیت نسبی نه تنها شرایط نابرابر بین کشورها را به سمت همگنی و همگرایی یش نمی‌برد بلکه شکاف و فاصله میان آنها را در ابعاد نگران‌کننده‌ای افزایش می‌دهد.

به جملات زیر از فردریک لیست که در زمره برجسته‌ترین بنیان‌گذاران مکتب تاریخی آلمان است دقت نمائید:

«خطر واقعی این است که کشورهای بسیار قوی شعار تجارت آزاد را بهانه قرار دهند و بر صنعت و تجارت کشورهای ضعیف تسلط یابند و آنها را به بردگی بکشانند.... تجارت آزاد یکجانبه، دست رقیبان خارجی را بازمی‌گذارد که صنعت بومی را ویران کنند اما برای تولیدکنندگان داخلی این حق را قائل نمی‌شود که در بازارهای خارجی با شرایط برابر رقابت کنند. این نوع آزادی ما را به رحم و شفقت بیگانگان وابسته می‌کند. صنعت و تجارت ما به قوانین آنها وابسته می‌شود.» (لیست، ۱۳۷۸: ۳۲)

جالب‌ترین قسمت ماجرا در این رویارویی فکری آن است که لیست نیز دقیقاً مانند اسمیت و بلکه حتی بسیار فراتر از او تصریح می‌کند که هیئت حاکمه آلمان باید هوشیار باشد که مؤلفه‌های کلیدی و اصلی ارتقاء بنیه تولیدی هر کشور عموماً غیر اقتصادی هستند و دستکاری متغیرهای اقتصادی بدون توجه به آن مؤلفه‌ها به هیچ وجه ثمربخشی نداشته و پایدار باقی نخواهند ماند. وی در این زمینه به ویژه بر نقش «آزادی عقیده»، «آزادی مطبوعات»، «انجام دادرسی» در قوه قضائیه به صورت علنی و بالاخره نظارت پارلمان بر رفتار دولت به عنوان مهمترین مؤلفه‌ها و پیش شرط‌های نیل به بنیه تولیدی قوی تر تأکید می‌نماید. (ژید و ریست، ۱۳۴۸: ۴۳۳)

در اینجا باید برای رعایت انصاف به این نکته نیز اذعان نمود که با همان منطقی که نظریه‌پردازان مکتب تاریخی آلمان به اقتصاددانان کلاسیک انتقاد می‌کردند می‌توان به خود آنها نیز انتقاد نمود زیرا این گروه از نظریه‌پردازان نیز بیش از هر چیز دغدغه منافع ملی خود را داشتند و کوشش‌های فکری ایشان نیز از این زاویه فاقد ویژگی بی طرفی بود گرچه باید به این نکته اذعان نمود که هیچ‌یک از نظریه‌پردازان مکتب تاریخی داعیه پوزیتیویستی بی طرفی گزاره‌های تئوریک و کوشش‌های فکری را مطرح نساخته‌اند مسئله مزبور نیز اساساً معیار صدق و کذب تئوری‌ها نیست اما به هر حال، باید به این نکته توجه داشته باشیم که حتی در بیان فردریک لیست نیز بی‌اعتنایی به کشورهای ضعیف‌تر از آلمان و شرایط متفاوت آنها، درست مانند استراتژیست‌های انگلیسی قابل مشاهده است. در یک ارزیابی هوشمندانه و در عین حال منصفانه از آراء فردریک لیست چنین می‌خوانیم:

«فردریک لیست ملاحظه کرد که اقتصاد بین‌المللی دارای یک ساخت سلسله مراتبی متشکل از سه دسته کشورهای است. بریتانیا با ساخت صنعتی پیشرفته در رأس این سلسله مراتب قرار داشت و می‌توانست فشار رقابتی خردکننده‌ای بر اقتصادهای کمتر پیشرفته که در مراحل ابتدایی فرایند صنعتی شدن بودند داشته باشد.

در دسته دوم، وی کشورهایی را قرار می‌دهد که قابلیت دستیابی به درجه بلوغ صنعتی در مقایسه با بریتانیا را دارند مشروط بر آنکه آنها برای محدود کردن تأثیر اقتصاد بریتانیا، سیاست‌گذاری‌های مناسب و مقتضی اقتصادی و تجاری را به کار برند. وی کشورهای ایالات متحده، فرانسه و آلمان را در این دسته قرار می‌دهد.

در دسته سوم، کشورهایی قرار دارند که در منطقه حاره واقع هستند و شرایط طبیعی و آب و هوایی آنها اجازه رشد فزاینده صنعتی شدن را نمی‌دهد!!؟

نقش دسته‌های اخیر در تقسیم‌کار بین‌المللی این خواهد بود که در زمره تولیدکنندگان کالاهای کشاورزی و مواد خام قرار گرفته از مزایای تجارت آزاد؟! بهره‌مند شوند» (کیلجوکن^۱، ۱۷۲۳: ۱۹۸۹).

شواهد تجربی موجود حکایت از آن دارد که از زمان ظهور ماشین بخار و شکل‌گیری موج اول انقلاب صنعتی تا پایان موج دوم انقلاب صنعتی این رویارویی فکری در میان قدرت‌های اقتصادی اروپایی استمرار داشته و از آن زمان به بعد نیز به نظر می‌رسد که در قالب‌های جدیدی استمرار خواهد داشت. در موج اول انقلاب صنعتی مطالعات متعدد نمایانگر این واقعیت است که تنها کشورهایی توانسته‌اند بر عقب‌ماندگی بنیه تولیدی خود غلبه کنند که مؤلفه‌های سه‌گانه انتقادات اقتصاددانان مکتب تاریخی آلمان را در عرصه سیاست‌گذاری اقتصادی با دقت و هوشمندی مورد توجه قرار داده‌اند و آنهایی که با هر توجیهی از این سه مسئله غفلت ورزیده‌اند هزینه‌های سنگینی پرداخته‌اند بدون آنکه دستاورد خاصی را توانسته باشند نشان دهند.

مزیت رقابتی در موج دوم انقلاب صنعتی

ربع آخر قرن نوزدهم، دوران رشد سریع و انبوه دستاوردهای جدید علمی و فنی بود. به نظر می‌رسد در میان همه این دستاوردها هیچ کشفی مهم‌تر از مهار جریان الکتریسیته نبود. حدود یکصد سال پس از آنکه برای نخستین بار بنیامین فرانکلین با نیروهای ابتدایی الکتریسیته کلنجار رفت، الکساندر گراهام بل و شاگردانش با موفقیت این جریان قدرتمند و معماگونه را رام کردند و آن را برای پیشرفت مرزهای جدید تکنولوژی مورد بهره‌برداری قرار دادند تا آنکه در حدود سال‌های ۱۸۸۰ به بعد توماس ادیسون کار را به انتها رساند به نظر می‌رسید با وجود جریان برق فواصل طولانی را می‌شد در عرض چند لحظه طی کرد و به این ترتیب امکان فشرده‌ترسازی زمان فراهم گشت. تلگراف و تلفن، دینام برقی، سینما و بعدها رادیو و تلویزیون با همه ضمائم آشکار و امروزی آنها قدرت و تسلطی بی‌سابقه برای انسان‌ها به ارمغان آوردند.

جریان برق آنچنان قدرتمند بود که دانشمندان و مهندسان آن روزگار پیش‌بینی کردند که استفاده گسترده از آن شهرها را سرسبز می‌کند، اختلافات میان طبقات را از بین می‌برد، کالاهای جدیدی خلق می‌کند، شب را مانند روز روشن می‌کند بیماری‌های قدیمی را شفا می‌دهد و صلح و آرامش را به جهان بازمی‌گرداند. (ماروین^۲، ۲۰۴-۲۰۳: ۱۹۸۶)

این اظهار شگفتی‌ها و بیان انتظارات خارق‌العاده در موج اول انقلاب صنعتی نیز البته در سطوحی پایین‌تر به دنبال اختراع ماشین بخار پدیدار گشته بود. اما این بار مسئله ابعاد دیگری پیدا کرده بود. در اثر دستیابی به الکتریسیته نظام تولید انبوه شکل گرفت که البته خود با طیف گسترده‌ای از نوآوری‌های سازمانی و نهادی و فکری نیز قرابت داشت که شاید مهمترین آنها به وجود آمدن شرکت‌های سهامی و جدا شدن مالکیت از مدیریت در میان غول‌های ملی و فراملی بود در چنین شرایطی بود که کارایی و بهره‌وری تا آستانه تبدیل شدن به یک بت جلو رفت و به مدد فردریک تیلور در یک فاصله نه چندان دوری از راه افتادن جریان برق و روشن شدن ویتترین‌های فروشگاه‌های نیویورک در سال ۱۸۸۶ او کتاب اصول مدیریت علمی خود را به عنوان یک مرجع استاندارد انتشار داد.

دانیل بل به درستی تصریح می‌کند که اگرچه نمی‌توان تمام تحولات اجتماعی را صرفاً به یک فرد یا یک اندیشه نسبت داد اما سلطه منطق کارایی به مثابه یک شیوه زندگی نتیجه کار تایلور است. (بل^۲، ۱۹۷۵:۵۵) نظام تولید انبوه، آنچنان اقتدار و توانایی‌هایی از خود بروز داد که اندیشه دترمینیسم تکنولوژیک تا مرز تبدیل شدن به یک ایدئولوژی جلو رفت تا جایی که جان کنت گالبرایت، در کتاب دولت صنعتی جدید به صراحت اظهار داشت که شرکت‌های سهامی در حال تبدیل شدن به غول‌هایی هستند که به تدریج قدرت را از سهامداران به ساختار تکنولوژیک انتقال می‌دهند. در این شرایط در هم تنیدگی شدید و فزاینده این شرکت‌ها همراه با رواج فزاینده تکنولوژی‌های پیچیده، استفاده از استعدادهای نخبه و نوع جدیدی از مدیران با ذهنیت علمی که بتوانند شرکت‌ها را با همان الگوی کارایی مشابه ماشین‌آلاتی که می‌سازند اداره نمایند اجتناب‌ناپذیر ساخته است. (گالبرایت، ۱۹۷۹: ۹۴-۱۰۱)

به این ترتیب است که عصر سلطه مهندسان فرا می‌رسد و قدرت تکنوکراسی تا آنجا بالا می‌گیرد که حتی در غرب چنین تصویری پدید می‌آید که دموکراسی را نیز می‌بایست تحت‌الشعاع و تحت تسلط تکنولوژی مورد ارزیابی قرار داده و حتی در صورت نیاز به کلی آن را نادیده گرفت. (اکین^۴، ۱۳۹: ۱۹۷۷)

در این دوره است که بنیه تولیدی میان کشورها فاصله‌ای بی‌سابقه پیدا نموده و توان رقابت اقتصاد ملی در هم تنیدگی و پیوندی بی‌سابقه با کارایی، بهره‌وری و نوآوری پیدا می‌کند به گونه‌ای که برای بنگاه‌ها و کشورها، ادامه حیات و ارتقاء توان رقابت بدون پشتیبانی نظام‌های کارآمد تحقیق و توسعه غیرممکن می‌شود و این چنین است که در

درون کشورهای صنعتی الگوی رفتاری مبتنی بر اخلاق پروتستان که شرط رستگاری انسان را تلاش تا سرحد توانایی و امساک در مصرف تا سر حد ممکن اعلام می‌دارد جای خود را به بت‌واردگی مصرف می‌دهد به عبارت دیگر در عصر تولید انبوه اگر آنتروپورن‌های قرن‌های ۱۷ و ۱۸ از گور سر برمی‌آوردند به هیچ وجه قادر به درک این سرمایه‌داری جدید نبودند زیرا در حالی که مصرف به لحاظ مفهومی در چارچوب آموزه پروتستانی در فرهنگ‌های لغات معادل‌هایی همچون خراب کردن، چپاول کردن، مقهور کردن و از توان انداختن داشت که از سرپای همه معادل‌های آن واکنش‌های منفی برمی‌خاست کار را به جایی رساند که تلقی از مصرف به عنوان ارزش مسلط و هویت‌دهنده به انسان‌ها متحول گشت و به تعبیر بعضی از متفکران تشویق به مصرف با عنوان انجیل جدید اقتصادی مورد خطاب قرار می‌گرفت و اقتصاددانانی در اندازه جان کنت گالبرایت مأموریت جدید نظام غربی را خلق خواسته‌هایی معرفی می‌کند که می‌بایست با تکیه بر نظام تولید انبوه ارضاء گردد. (گالبرایت، ۱۹۸۵: ۱۲۷)

در این دوران است که تلقی از مزیت رقابتی نیز دستخوش تغییراتی می‌شود و برای سطوح تحلیلی متفاوت خرد، کلان و توسعه به تدریج قاعده‌مندی‌های متفاوتی عرضه می‌گردد. در این دوره تا قبل از دهه ۱۹۸۰ با مسئله رقابت عمدتاً به مثابه مسئله‌ای که برای شرکت‌ها در سطح خرد، مطرح است و صرفاً از طریق تمرکز استراتژیک بر جایگاه هر شرکت در صنعت همراه با توجه به متغیرهای برونزا همچون شرایط کلان، وضعیت متغیرهای پولی و در راستای صدور محصولات بسیار فراتر از نیاز ملی در کادر نظام تولید انبوه به خارج از کشور رسیدگی به مسئله نرخ تبدیل ارزها، تعرفه‌ها و شرایطی از این دست را کافی می‌داند، نگاه می‌شد و رویکرد رقیب این نگرش نیز که اصطلاحاً از آن به عنوان «مکتب طراحی هاروارد»^۵ نام برده می‌شود با منطق برنامه‌ریزی استراتژیک سقف دانستنی‌های مورد نیاز برای برنامه‌ریزی استراتژیک بنگاه به منظور کسب مزیت‌های رقابتی را آگاهی از نهاد قوت و ضعف و فرصت‌ها و تهدیدهای پیش روی هر شرکت اعلام می‌کرد (SWOT) این مکتب فکری بر پایه تحلیل‌های موردی قرار داشت و به موفقیت در رقابت به مثابه محصولی از درک و بینش مستقیم مدیران بر پایه واقعیت‌های موجود می‌نگریست، در این چارچوب نگرش‌های موفق به رقابت را صرفاً تابعی از توجه به تمامی عوامل قابل شمارش عملکردهای یک شرکت از بازاریابی تا ساخت و تولید و از آنجا تا توسعه محصول و امور مالی می‌دانست.

این رویکرد همراه با رویکرد رقیب خود یعنی رویکرد منابع محور^۶ به همان اندازه که شرایط، مسائل و نیازهای شرکت‌های بزرگ اروپایی آمریکایی را در نظر می‌گرفتند و حرف‌های قابل توجهی درباره اینکه شرکت‌ها چگونه می‌توانند خود را گسترش داده و مزایای رقابتی خود را حفظ کنند، داشتند اما در بیانات آنها راهنمایی اندکی برای شرکت‌های جهان سوم وجود داشت به ویژه از این بابت که در این رویکردها آگاهی‌های اندکی درباره اینکه یک شرکت یا مجموعه‌ای از شرکت‌های تازه تأسیس در درجه اول چگونه مزایای رقابتی را ابتدا به ساکن می‌توانند به دست آورند ارائه می‌داد. (متیوس^۷، ۳-۱: ۲۰۰۰)

در سطح کلان، شاید انتشار گزارش بانک جهانی در سال ۱۹۹۲ به نام معجزه شرق آسیا را که به مثابه تبیینی از موفقیت کشورهای این منطقه در جهت خلق مزیت‌های رقابتی ملی می‌توان در نظر گرفت، می‌بایست به عنوان نقطه عطف به حساب آورد زیرا در این کتاب برخلاف آنچه که در دوران جنگ سرد تبلیغ می‌شد مشخص گردید که معجزه شرق آسیا بیش از هر چیز تابعی از هوشمندی‌های نظام سیاست‌گذاری این کشورها و درک اقتضائات جدید کسب مزیت‌های رقابتی ملی بوده و در این مسیر، دولت در کشورهای منطقه مزبور نقشی تعیین‌کننده به ویژه در کادر قاعده‌های اعمال شده در سطوح کلان و البته توسعه داشته است.

این گزارش از جنبه روش‌شناختی نیز حائز اهمیت بسیار است زیرا تا قبل از انتشار آن بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و بخش اعظم محتواهای آموزشی رسمی علم اقتصاد مسئله خلق مزیت‌های جدید را در کادر مسئله‌ای در سطح خرد و صرفاً در عرصه سازمانی مدیریتی شرکت‌ها توضیح می‌داد که عمدتاً انعکاس تجربیات آمریکای شمالی و اروپا بود در این مطالعه مشخص گردید که کشورهای شرق آسیا با هوشمندی و تدابیری که بر محور همان مؤلفه‌های سه‌گانه اقتصاددانان مکتب تاریخی قابل توضیح است، توانسته‌اند از عهده این امر مهم برآیند در این راستا بی‌گمان نوعی اتفاق نظر وجود دارد مبنی بر اینکه نقش دولت نقشی به غایت تأثیرگذار و تعیین‌کننده است به گونه‌ای که هم در انگیزش بخش خصوصی برای حضور فعال در عرصه سرمایه‌گذاری‌های مولد نقش ایفا می‌کند هم زیربناها را به نحو شایسته‌ای تأمین می‌نماید هم پویایی‌های زمان و اقتضائات زمانه را خوب می‌فهمد و خود و جامعه را با آن هم‌آواز می‌سازد هم در گزینش اولویت‌های صنعتی موفق عمل می‌کند و هم با درک عواقب خطیر شکاف فزاینده میان بنیه تولیدی و گرایش‌های مصرفی در یک ساخت توسعه نیافته سخت‌ترین قواعد را برای مهار تمایلات

مصرفی شهروندان به کار می‌گیرد. جان ایناس در این زمینه می‌نویسد؛

«دولت از طریق سازمانی متشکل از وزراء و کارمندان کشوری که در استخدام هیئت برنامه‌ریزی اقتصادی قرار دارند یا در ادارات مختلف به کار مشغول هستند حضور مطلق در صحنه اقتصادی دارد به طوری که می‌توان گفت محیط صنعتی این کشورها در اشغال دولت قرار گرفته است در چنین محیطی دولت به شکل‌های مختلف عملکرد صنعتی را تحت تأثیر قرار می‌دهد با شرکت در برنامه‌ریزی با حضور در همه مذاکرات با طرف‌های خارجی در تأسیس یا راهنمایی شرکت‌ها در به کارگیری تکنولوژی وارداتی در فراهم آوردن اعتبار مالی با حضور در طی دوره ایجاد و بنای کارخانه و...» (ایناس، ۱۹۸۶: ۲۴۵)

اما بدون تردید مشکل‌ترین قسمت ماجرای مداخله دولت در این ایام مواجهه با تمایلات سیری‌ناپذیر مصرفی مردم است. پیشبرد این امر برای یک کشور در حال توسعه خواهان مزیت رقابتی پویا در قرن بیستم به واقع یک چالش خطیر همراه با مقاومت‌های همه‌جانبه است و تنها از عهده دولت‌های اندکی این امر ساخته است که برخوردی فعال و ثمربخش از خود به نمایش بگذارند.

ایرما آدلمن نظریه‌پرداز برجسته معاصر توسعه تصریح می‌کند که حتی در دورانی که در رکاد ادبیات دوران جنگ سرد تجربه کشورهای شرق آسیا به نام روزهای خوش رشد بر محور صادرات نامیده شده است یعنی دوره سال‌های ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ در یکی از کشورهای این منطقه یعنی کره جنوبی همچنان بالغ بر پانزده هزار کالا در فهرست ممنوعه واردات کره قرار داشت. (آدلمن، ۱۹۹۹: ۱۸).

مطالعه چانگ نشان می‌دهد که در آن زمینه‌هایی هم که محدودیت‌های تعرفه‌ای برای کاهش گرایش به واردات از ثمربخشی کافی برخوردار نبودند از مالیات‌های بازدارنده داخلی با عنوان ابزار مکمل سیاست‌های تعرفه‌ای استفاده می‌شد. این مسئله به ویژه در راستای ممنوعیت ورود کالاهای لوکس مصرفی که فقط در معرض تعرفه‌ها قرار داشتند، استفاده می‌شد. برای مثال، قیمت داخلی یکی از انواع مشروبات وارداتی که تعرفه آن صد در صد بود پس از اعمال مالیات‌های داخلی متعدد مانند مالیات بر الکل، مالیات بر مصرف کالاهای لوکس و مالیات بر ارزش افزوده قیمتی بالغ بر ۹ برابر قیمت CIF آن پیدا کرد. (چانگ، ۱۵۷)

مسئله وعده‌های همگنی و همگرایی و رفاه نیز در این دوره به مراتب بدتر از دوره‌های قبلی شد برای مثال؛ در گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۳ برنامه توسعه سازمان ملل UNDP وضعیت فقر در پایان دهه ۱۹۹۰ را اینگونه توصیف می‌کند: دهه ۱۹۹۰ دهه یأس و ناامیدی بود. ۵۴ کشور در حال حاضر فقیرتر از سال ۱۹۹۰ هستند. در ۲۱ کشور نسبت بیشتری از مردم در گرسنگی به سر می‌برند. در ۱۴ کشور کودکان بیشتری قبل از ۵ سالگی می‌میرند. در ۱۲ کشور نرخ ثبت نام در دبستان کاهش یافته است. در ۱۹ کشور بیش از یک چهارم افراد گرسنه‌اند و اوضاع در حال بدتر شدن است. در ۲۱ کشور نرخ گرسنگی افزایش یافته است. در ۷ کشور تقریباً یک چهارم کودکان ۵ سالگی خود را نمی‌بینند.

در دهه ۱۹۹۰ رشد درآمد سرانه متوسط در ۱۲۵ کشور در حال توسعه و در حال گذار کمتر از ۳ درصد بوده و در ۵۴ کشور درآمد متوسط سرانه کاهش یافت. تنها در سه کشور شکاف نرخ مرگ و میر کودکان میان گروه‌های ثروتمند و فقیر کمتر شده است.

از منظر شعارهای مربوط به تجارت آزاد بین‌الملل نیز اوضاع دقیقاً همچنان در کادر پیش‌بینی‌های فردریک لیست است زیرا شواهد حاکی از آن است که آنچه در اقتصاد جهانی در دو دهه اخیر رخ داده است همین آزادسازی یک سویه است. کشورهای پیشرفته که بیش از همه و همیشه بر طبل دنیای آزاد اقتصادی می‌کوبند، تمایل کمتری در کاهش تعرفه در بخش‌هایی که فاقد مزیت هستند، دارند. اما کشورهای در حال توسعه با سرعت بیشتری تعرفه‌های خود را کاهش داده‌اند. بدین ترتیب، محصولات کشورهای صنعتی آسان‌تر وارد بازار کشورهای در حال توسعه شده است و به رکود و عقب‌ماندگی این کشورها دامن زده است. اما در مقابل کشورهای توسعه‌یافته همچنان تعرفه و حمایت خود را از بخش کشاورزی و صنایعی که کشورهای در حال توسعه می‌توانند بازارهای آنان را تصرف کنند، خودداری کرده‌اند. نتیجه این تبعیض یا ظلم آشکار، فقر بیشتر کشورهای در حال توسعه و افزایش شکاف میان کشورهای فقیر و غنی است.

برنامه توسعه سازمان ملل این آزادسازی یک سویه را به خوبی به تصویر کشیده است. در جدول زیر تغییرات نرخ تعرفه در کشورهای عضو اتحادیه اروپا، آمریکا و کشورهای فقیر در دهه ۱۹۹۰ مقایسه شده است. در بخش کشاورزی، کشورهای اروپایی ۵/۹ درصد و آمریکا ۱/۵ درصد تعرفه‌های خود را کاهش داده‌اند اما در کشورهای فقیر تعرفه‌های بخش کشاورزی ۴۳ درصد کاهش یافته است. در صنعت نساجی نیز اروپائیان و آمریکا تمایل چندانی به کاهش تعرفه نداشته‌اند و تنها ۲ درصد تعرفه‌های خود را پایین

تغییر در تعرفه‌ها در دوره ۹۶-۱۹۸۴

گروه کالا	اروپا	آمریکا	کشورهای فقیر
کمتاوردی	-۵/۹	-۱/۵	-۴۳
نساجی	-۲	-۲	-۸/۵
فلزات	-۳/۳	-۳/۳	-۹/۵
سیمیایی	-۳/۳	-۴/۹	-۹/۷

منبع: گزارش توسعه انسانی ۲۰۰۳، صفحه ۲۵۲

آورده‌اند. بدین ترتیب در دو بخش که کشورهای در حال توسعه، مزیت بیشتری دارند و بیشترین تعداد فقرای جهان در آن بخش‌ها به سر می‌برند تعرفه‌های سنگین کشورهای پیشرفته، همچنان مانع جدی صادرات کشورهای در حال توسعه محسوب می‌شود. از سوی دیگر، تعرفه کالاهای صنعتی که تعیین‌کننده میزان صادرات کشورهای پیشرفته و واردات کشورهای در حال توسعه است در کشورهای فقیر به میزان ۹/۷ درصد کاهش یافته است. به عبارت دیگر دنیای تجارت برای صادرات کشورهای پیشرفته باز، اما برای صادرات کشورهای در حال توسعه بسته است. این آزادسازی یک سویه به معنای درآمد و ثروت بیشتر برای کشورهای پیشرفته و توزیع ناعادلانه‌تر منافع تجارت میان کشورها است.

ابعاد نابرابری در تعرفه‌ها به موارد فوق محدود نمی‌شود. متوسط تعرفه بر واردات کشورهای در حال توسعه در کشورهای OECD چهار برابر تعرفه برای کشورهای عضو است. یعنی تعرفه کالاهائی که مبدأ صدور آن کشور غیر عضو OECD باشد چهار برابر تعرفه‌ای است که از کشورهای عضو گرفته می‌شود. مثلاً بنگلادش سالانه ۲/۴ میلیارد دلار به آمریکا محصول صادر می‌کند که تعرفه آن ۱۴ درصد است اما صادرات فرانسه به آمریکا بیش از ۳۰ میلیارد دلار و تعرفه‌های آن ۱ درصد است. (گزارش توسعه انسانی: ۲۵۲).

فقیرترین کشورها غالباً با تعرفه‌های پلکانی مواجهند یعنی اگر به جای صادرات مواد اولیه محصولات ساخته شده صادر کنند، مشمول تعرفه‌های بالاتر می‌شوند، مثلاً در نیوزلند مالیات دانه‌های قهوه ۵ درصد و مالیات قهوه آماده ۱۵ درصد و در ژاپن تعرفه مواد اولیه نساجی یک درصد و تعرفه محصولات مام شده نساجی ۸/۶ درصد است. (UNDP، ۲۰۰۳: ۲۵۳)

بانک جهانی سالانه گزارشی تحت عنوان چشم‌انداز اقتصادی جهان^۸ منتشر می‌سازد. در گزارش سال ۲۰۰۴ تعرفه ورود کالا در هر منطقه محاسبه شده است. جدول یک، تعرفه کالاهای کشاورزی و غیرکشاورزی را در مناطق مختلف جهان نشان می‌دهد. چند نکته در این جدول قابل توجه است.

اولاً؛ تعرفه محصولات کشاورزی در جهان نسبت به تعرفه‌های غیرکشاورزی بیش از ۲/۵ برابر است. به طور کلی پذیرفته شده است کشورهای در حال توسعه در محصولات کشاورزی و کشورهای توسعه یافته در محصولات غیرکشاورزی مزیت دارند.

بدین ترتیب جهان برای مبادله کالاهایی که کشورهای در حال توسعه در آن مزیت دارند بسته‌تر از کالاهایی است که کشورهای صنعتی در آن مزیت دارند. اهمیت این مسئله در مبارزه با فقر زمانی آشکار می‌شود که به توزیع جغرافیایی فقر توجه شود. نزدیک به ۷۳ درصد از فقرا در روستا زندگی می‌کنند. (چشم‌انداز اقتصادی جهان، ۱۰۵: ۲۰۰۴)

حمایت‌های مختلفی که کشورهای توسعه یافته از بخش کشاورزی خود می‌کنند، کشاورزیان کشورهای در حال توسعه یا ۷۳ درصد از فقرا را از دستیابی به بازارهای بهتر محروم ساخته است. نکته دیگر در جدول یک تفاوت تعرفه در مناطق مختلف است.

با عنایت به چنین تجربه‌ها و واقعیت‌هایی است که امروز در سطح توسعه نیز رقابت بین شرکت‌ها، صنعت‌ها و ملت‌ها به مثابه یک موضوع محوری در قلب مباحث توسعه پایدار واقع شده است و یکی از محورهای کانونی این بحث مفهوم مزیت رقابتی پویا و پایدار است که اول بار در دهه ۱۹۸۰ توسط مایکل پورتر مطرح شده است.

بحث پورتر آن است که برخلاف آموزه‌ای که از زمان کلاسیک‌ها ترویج می‌شده و توسط نئوکلاسیک‌ها نیز به گونه دیگری دنبال می‌گردد مزیت رقابتی را نمی‌بایست صرفاً در کادر عوامل تولید منحصر سازیم به تعبیر پورتر مزیت رقابتی پویا و پایدار می‌تواند ناشی از فقدان مزیت ی کشور یا صنعت یا بنگاه در برخی از عوامل تولید باشد به تعبیر او ایده نوآوری و سازوکارها و ترتیبات نهادی مترتب بر آن در واقع برای حل مشکل فقدان مزیت در یک عامل تولید معین موضوعیت پیدا کرده است. از دیدگاه او نوآوری‌های مبتنی بر علوم و تکنولوژی می‌تواند منشأ صرفه‌جویی‌های بزرگ اقتصادی گردد. به گمان او شرکت‌ها و کشورها می‌توانند برای جبران محدودیت‌های ناشی از فقدان مزیت‌های ایستا به شیوه‌های گوناگون بر نوآوری تکیه کنند. (پورتر، ۱۹۹۰: ۸۱ و ۸۲)

آنچه که برای کشورهای در حال توسعه در موج دوم انقلاب صنعتی به صورت یک

تهدید از این ناحیه می‌تواند موضوعیت پیدا کند و البته نسبت به تجربه موج اول انقلاب صنعتی شرایط به مراتب پیچیده‌تر و شکننده‌تری را ایجاد نماید، در کنار موضوعیت داشتن تذکرات و دقت‌های سه مؤلفه‌ای نظریه‌پردازان مکتب تاریخی به این واقعیت تلخ و خسارت‌بار نیز باز می‌گردد که تمایل به کارهای نمایشی و ظاهرسازی و ترجیح ملاحظات کوتاه‌مدت به منافع دورمدت یک کشور در حال توسعه در سطح مدیریت اقتصادی کشور می‌تواند منشأ تمایل به استفاده از رویه‌هایی گردد که به شکل صوری و ناپایدار فقط در بهترین حالت در افق زمانی کوتاه‌مدت مزیت رقابتی شکننده‌ای ایجاد می‌کند. این مؤلفه‌ها که اصطلاحاً از آنها با عنوان رویه‌های مصنوعی ارتقاء توان رقابت اقتصاد ملی نام برده می‌شود ذیل چهار عنوان کلی قابل صورت‌بندی است:

۱- محور قرار دادن ارزانی نیروی کار

در بحث‌های مربوط به محوریت کارایی و بهره‌وری و نوآوری به مثابه موتورهای اصلی خلق مزیت رقابتی معمولاً به این نکته توجه می‌شود که هر یک از این مؤلفه‌های سه‌گانه به نحوی در پایین آوردن هزینه تولید نقش و سهم دارند این واقعیت موجب شده است که برخی از سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه که دستیابی به ظرفیت‌های سه‌گانه مزبور را در کوتاه‌مدت ناممکن می‌دانند در دام این توهم گرفتار آیند که گویی عکس قضیه نیز صادق است یعنی اگر ما به هر شیوه ممکن هزینه عوامل تولید را کاهش دهیم توان رقابت خود را افزایش داده‌ایم. از این زاویه است که این گروه سیاست‌گذاران استثمار نیروی کار را به عنوان مؤلفه محوری ارتقاء توان رقابت در نظر گرفته و با ارزان‌فروشی غیرمعارف سهم نیروی کار در خلق یک کالا یا خدمت در صدد ایجاد فرصت برای صدور کالا برمی‌آیند. در ادبیات جدید توسعه این رویکرد با عنوان «فقرفروشی» مورد خطاب قرار گرفته و بر مضمون ضد توسعه‌ای آن تأکید می‌گردد. (کالیان، ۱۹۹۳: ۱۳۲۶)

۲- محور قرار دادن تخریب محیط زیست

در ادامه رویکرد مبتنی بر فقرفروشی یک رویه شایع دیگر نیز در میان کشورهای در حال توسعه مشاهده می‌ود و آن هم نادیده گرفتن هزینه‌ها و خسارت‌های زیست‌محیطی ناشی از تولید در کشورهای در حال توسعه است. کالیان در این زمینه نیز بحث می‌کند که نادیده گرفتن هزینه‌ها و خسارت‌های ناشی از تولید آلودگی‌زا فقط این نیست که منجر به تحمیل

یک هزینه ناروا به یک ملت بی دفاع باشد، بلکه از آنجایی که این غفلت یا نادیده گرفتن آشکار این مسئله حیاتی در واقع نوعی حساسیت‌زدایی از یکی از مهمترین مؤلفه‌های مؤثر بر تداوم زندگی و سلامت انسان‌ها در یک ساخت توسعه‌نیافته است، بنابراین هم از نظر زیست‌محیطی و هم از نظر سیاسی و اجتماعی امری ناپایدار و خسارت‌بار است و استمرار چنین رویه‌ای و حاکم بودن چنین توهمی مبنی بر اینکه برای مدت طولانی می‌توان تخریب محیط زیست و به مخاطره‌انداختن سلامت تولیدکنندگان و شهروندان را ادامه داد در اکثریت قریب به اتفاق کشورهای در حال توسعه به ظهور ترکیبی از ناپایداری‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی منجر گردیده است. (کالیان، ۱۹۹۳: ۱۳۲۷)

۳- تضعیف ارزش پول ملی

یکی دیگر از نکات بسیار ارزشمند که با حساسیت فوق‌العاده‌ای از سوی پورتر در کتاب مزیت رقابتی کشورها مطرح گردیده این است که گاه سیاست‌گذاران به ویژه در کشورهای در حال توسعه تلاش می‌کنند که از طریق تضعیف ارزش پول ملی برای خود مزیت رقابتی جستجو کنند. او تصریح می‌کند که این رویه در بهترین حالت و فقط در کوتاه‌مدت می‌تواند نوعی مزیت رقابتی متزلزل و بی‌ثبات برای یک کشور فراهم سازد. (پورتر، ۱۹۹۰: ۸۸)

مطالعات گسترده موجود در سطح جهان و نیز مطالعات صورت پذیرفته در ایران نشان‌دهنده آن است که این رویکرد با وجود اغواگری‌های زیادی که برای سیاست‌گذاران کشورهای در حال توسعه داشته و در سطح وسیعی در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در کادر برنامه شکست خورده تعدیل ساختاری مورد استفاده قرار گرفته است. این ابزار سیاستی حتی در کوتاه‌مدت نیز به واسطه تنگناهای جدی ساختاری در کشورهای در حال توسعه منشأ دستاورد مثبتی نبوده اما هزینه‌ها و خسارت‌های جدی اقتصادی و بحران‌های متعدد سیاسی و اجتماعی را در کشورهای در حال توسعه موجب گردیده است. (مؤمنی، ۱۳۸۶ و فیروزه خلعتبری و دیگران، ۱۳۸۱)

۴- بالا بردن دیوار تعرفه

در چارچوب آموزه مکتب تاریخی یکی از مهمترین ابزارهای مطرح شده برای ارتقاء توان رقابت اقتصاد ملی حمایت از صنایع نوپا می‌باشد. این مسئله نیز در طی چند سده

اخیر با کج‌فهمی‌ها و سوء تعبیرهایی در کشورهای در حال توسعه همراه بوده است. به این معنا که از همان آغاز بسیاری از نظریه‌پردازان مهم توسعه بر روی این مسئله تأکید داشته‌اند که ارتقاء توان رقابت اقتصاد ملی مستلزم تحریک انگیزه‌های کارایی، بهره‌وری و نوآوری است و برای تحقق چنین هدفی دولت‌ها می‌بایست سرمایه‌گذاری‌های جدی در زمینه ارتقاء دانش و مهارت نیروی کار، ارتقاء هزینه‌های تحقیق و توسعه و ارتقاء توانمندی‌های نهادی کشور و بنگاه‌ها صورت دهند.

از آنجایی که این سرمایه‌گذاری‌ها در افق زمانی میان‌مدت و بلندمدت آثار خود را ظاهر می‌سازد تدبیری که از زمان فردریک لیست تا امروز توصیه می‌شود آن است که تا هنگام شروع زمان ثمردهی آن سرمایه‌گذاری‌ها بهتر است دولت‌ها از ابزار تعرفه استفاده نمایند کسانی که این توصیه را نموده‌اند نیک می‌دانسته‌اند که دیوار تعرفه صرفاً در حد آزاد کردن زمان و خلق فرصت برای ثمربخش شدن آن سرمایه‌گذاری‌های بنیادی و محرک بنیه تولید ملی است و خود فی حد ذاته هیچ ارزش دیگری ندارد اما در کشورهای در حال توسعه اغلب دولت‌ها فکر می‌کنند که سقف مسئولیت‌شان در زمینه حمایت از صنایع نوپا همانا برپایی دیوارهای هر چه بلندتر تعرفه‌هاست در طول زمان دیوارهای تعرفه عملاً کمکی به ارتقاء توان رقابت کشورهای در حال توسعه و صنایع و بنگاه‌های آنها نمی‌کند زیرا در غیاب برنامه‌های ارتقاء آموزش، مهارت و تحقیق و توسعه گویی اساساً اهتمام معنی‌داری به تحقق هدف ارتقاء توان رقابت وجود ندارد اما از آنجا که دیوار بلند تعرفه‌ها هر قدر استمرار یابد و هر قدر بلندمرتبه‌تر شود برای دولت‌ها در کشورهای در حال توسعه منشأ درآمد می‌گردد به تدریج نوعی اعتیاد به این درآمدها پدید می‌آورد که خود آن تبدیل به یک معضل ساختاری جدید می‌گردد که اگر به درستی منشأهای اصلی آن شناخته نشود به این زودی‌ها قابل برطرف کردن نخواهد بود. براساس پژوهشی که در سال ۱۹۹۹ به سفارش صندوق بین‌المللی پول صورت گرفته مشخص شده است که در سال مزبور به عنوان درصدی از تولید ناخالص داخلی، تعرفه‌ها در آفریقا ۱۴ برابر بیش از کشورهای عضو OECD است.

پژوهش مزبور نشان می‌دهد که در حالی که این نسبت در پاکستان حدود ۵ درصد تولید ناخالص داخلی در موریتانی ۶/۷ درصد و در کاستاریکا ۳ درصد می‌باشد برای کشورهای آمریکا، فرانسه، انگلستان و ژاپن نسبت مزبور به ترتیب حدود ۰/۲۷ درصد، ۰/۱۳ درصد، ۰/۳۵ درصد و ۰/۲۱ درصد است. (لیام و استاسکی^۹، ۱۲: ۱۹۹۹) به عبارت

دیگر، تلقی سطحی از مؤلفه‌های ارتقاءدهنده توان رقابت اقتصاد ملی می‌تواند آثار مخرب و پیامدهای احیاناً غیرقابل جبرانی را نیز به همراه داشته باشد و راه نجات، حل بنیادی کاستی‌ها از طریق درک درست اقتضانات زمانه و تعریف دقیق نسبت خود با این شرایط است.

رقابت در عصر دانایی

در سال ۱۸۹۰ آلفرد مارشال، اقتصاددان بزرگ قرن نوزدهم، به صراحت اظهار داشت که طبیعت در معرض بازدهی نزولی قرار دارد اما انسان می‌تواند منشأ بازدهی صعودی شود و این تنها زمانی میسر است که سطح کاربست دانایی‌های انسان در فرایند تولید، افزایش چشمگیر یابد. واقعیت آن است که تحقق آنچه مارشال مطرح کرد در کمتر از یک قرن و با عنوان انقلاب دانایی، عینیت یافت!

انقلاب دانایی خود از دو انقلاب مهم ریشه می‌گیرد که عبارت از انقلاب میکروالکترونیک و انقلاب اطلاعات است و در اثر آن ما به طور همزمان با انقلاب بهره‌وری و بازدهی صعودی روبرو می‌شویم. به این ترتیب از یک طرف تحولات بی‌سابقه‌ای در بنیه تولیدی کشورهای واقع می‌گردد که توانسته‌اند دستاوردهای این انقلاب شگرف را که در آن انسان به مثابه عنصر تعیین‌کننده در خلق ارزش افزوده جدید ظاهر می‌گردد درونی سازند و از طرف دیگر، بازدهی صعودی منشأ نابرابری‌های فزاینده دستمزدها میان فعالیت‌های مبتنی بر دانایی و غیر آن شده و بالاخره انقلاب دانایی منشأ ظهور بی‌سابقه‌ترین سطوح نابرابری‌ها میان کشورهای و شرکت‌ها می‌گردد و پیچیدگی‌های ناشی از زمان‌زدایی و مکان‌زدایی از فعالیت‌های تولیدی نظام‌های تصمیم‌گیری و تخصیص منابع کشورهای در حال توسعه را با ابعاد بی‌سابقه‌ای از مسائل روبرو خواهد ساخت. برای آنکه درکی از افت بنیادی قیمت‌ها در اثر انقلاب دانایی و انقلاب بهره‌وری ناشی از آن داشته باشیم کافی است توجه داشته باشیم که طی دو دهه پایانی قرن بیستم قیمت واقعی محاسبات رایانه‌ای به طور متوسط هر سال ۳۰ درصد کاهش یافته است نسبت مزبور برای قیمت واقعی خدمات ارتباطی به نحو مشابه طی هفتاد ساله گذشته به طور متوسط سالانه ۸ درصد کاهش را نشان می‌دهد به عبارت دیگر در مورد اخیر قیمت واقعی خدمات ارتباطی طی ۷۰ ساله گذشته ظرف هر ۸ تا ۹ سال نصف شده است. البته این تحول یعنی افت قیمت با افزایش چشمگیر کیفیت نیز همراه بوده.

بنابراین، برای درک معنی تحقق انقلاب بهره‌وری در اثر انقلاب دانایی کافیست توجه داشته باشیم که در فاصله سال آغازین تا سال پایانی دهه ۱۹۹۰ میلادی گرچه بهای دیسک‌های رایانه‌ای تا مرز یک درصد تقلیل یافته اما به طوز همزمان ظرفیت ذخیره‌سازی اطلاعات در این دیسک‌ها به طور متوسط سالانه ۶۰ درصد افزایش نشان می‌دهد. (کوا، ۱۳۸۱: ۱۹-۱۸)

از منظر شکاف دستمزدها میان بخش‌های فعالیت اقتصادی مبتنی بر دانایی و غیر آن نیز کافی است توجه داشته باشیم که به گزارش استیگلیتز در سال ۲۰۰۰ میانگین حقوق یک مدیر عامل بالغ بر ۵۰۰ برابر بیشتر از حقوق یک کارمند معمولی بوده است. این در حالی است که حقوق مدیران عامل در این سال نزدیک به ۸۵ برابر از حقوق مدیرعامل‌های سال‌های ابتدایی دهه ۱۹۹۰ بیشتر شده است. (استیگلیتز، ۲۰۰۳: ۱۲۴)

تحول بسیار مهم دیگری که در اثر انقلاب دانایی پدید آمده و هر روز ابعاد بی‌سابقه‌تری پیدا می‌کند، تحولی است که در مؤلفه‌ها و مبانی قدرت ملی و از جمله توان رقابت اقتصاد ملی پدیدار می‌گردد. برای مثال، در حالی که در طی قرون و اعصار گذشته همواره جمعیت، وسعت سرزمین، تعداد و میزان قدرت نیروهای مسلح، تولید ناخالص ملی و قدرت تولید کالاهای استراتژیک مؤلفه‌های اصلی قدرت ملی محسوب می‌شدند و ورود به عصر اطلاعات و برخورداری از دستاوردهای انقلاب میکروالکترونیک و فناوری اطلاعات، قدرت نهادی، ظرفیت‌های نوآوری، پایه‌های علمی، نگرش‌های آرمانی و بالاخره نوع رابطه مردم با دولت را به عنوان مبانی جدید قدرت ملی و توان رقابت اقتصادهای ملی مطرح ساخته است. (تلیس و دیگران، ۱۳۸۳: ۱۸ و ۱۷)

در این شرایط گرچه اصول و مبانی سه‌گانه مطرح شده توسط نظریه‌پردازان مکتب تاریخی همچنان به قوت خود باقی است اما پیچیدگی‌های مسائل به هیچ وجه با دوران‌های قبلی قابل مقایسه نیست و تحولات جدید و چالش‌های ناشی از آن برای کشورهای در حال توسعه به اندازه‌ای خطرناک و حساس شده است که هر نوع سهل‌انگاری در هر یک از این زمینه‌ها می‌تواند هزینه‌های غیرقابل جبران پدید آورد. در اینجا تنها به عنوان یک نمونه صرفاً به یکی از وجوه این مسئله اشاره‌ای می‌شود و اصل ماجرا به فرصتی دیگر واگذار می‌گردد. بحث بر سر این است که نظام توید کارگاهی در موج اول انقلاب صنعتی جای خود را به نظام تولید انبوه در عصر دودکش‌ها داد و هم‌اینکه در اثر انقلاب دانایی ما با یک نظام تولیدی جدید روبرو هستیم که از آن با عنوان نظام تولید ناب^۱ نام برده می‌شود.

در بیان پیچیدگی‌های این نظام تولید جدید که در بالاترین سطح در طول تاریخ بشر «دانایی بر» و «سرمایه بر» شده است آمیزه‌ای از مهم‌ترین ویژگی نظام تولید کارگاهی یعنی «مشتری خاص»، محوری تولیدات و مهم‌ترین ویژگی نظام تولید انبوه یعنی «تولید استاندارد» با یکدیگر ادغام شده است.

این مسئله کشورهای در حال توسعه را در یک شرایط بسیار پیچیده‌ای قرار می‌دهد که می‌بایست مستقلاً موضوع شناسایی قرار گیرد. اما تا آنجا که به توان رقابت اقتصاد ملی مربوط می‌شود ما با بی‌سابقه‌ترین سطح منزلت‌یابی انسان‌ها در فرایند تولید روبرو هستیم و به طور همزمان سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در کشورهای با اقتصاد مبتنی بر دانایی با سطوح بی‌سابقه‌ای از پیچیدگی روبرو شده است. به گونه‌ای که به عنوان مثال به طور همزمان مشاهده می‌شود که ژاپنی‌ها، برنج بی‌کیفیت خود را که قیمتی هفت برابر قیمت جهانی دارد به برنج خارجی ترجیح می‌دهند، اروپایی‌ها در حالی که بالغ بر ۱/۵ میلیارد انسان درآمد روزانه کمتر از یک دلار دارند روزانه دو دلار سوبسید بابت هر گاو به دامداران خود می‌دهند و آمریکایی‌ها نرخ‌های قیمت‌شکنی بالغ بر ۶۰ درصدی را برای پیشبرد رقابت نابرابر در دستور کار قرار می‌دهند و به طور همزمان هرگونه حمایت‌گرایی در اقتصادهای در حال توسعه را امری مذموم و نابخشودنی می‌انگارند و بالاخره هرگونه بازی با قیمت‌ها را در ضعیف‌ترین کشورهای جهان با شدیدترین مجازات‌ها روبرو می‌سازند و از همه مهم‌تر آنکه در حالی که بیشترین کوشش‌ها را برای تجزیه کشورهای در حال توسعه به صورت‌های مستقیم و غیرمستقیم به کار می‌برند بی‌سابقه‌ترین ادغام‌ها را برای بزرگترین غول‌های تولیدی خود امری مباح و ضروری به حساب می‌آورند.

تا آنجا که به ملاحظات و اقتضائات «انقلاب بهره‌وری» و آثار آن بر «رقابت» میان کشورها و شرکت‌ها مربوط می‌شود، تحولی بنیادین در عرصه رقابت حتی نسبت به موج دوم انقلاب صنعتی رخ داده است که می‌بایست آن را حتی المقدر خوب و دقیق شناسایی نمود تا به ویژه برای کشورهای در حال توسعه، امکان تعریف دقیق‌تر نسبت خود با این تحولات، به نحو قابل قبول‌تری فراهم گردد. حتی تا آخرین سال‌های فعالیت اقتصادی در چارچوب موازین موج دوم انقلاب صنعتی، ما با مجتمع‌های عظیم تولیدی روبرو هستیم که خواه با منطق «تمرکز عمودی» و خواه با منطق «تمرکز افقی» طیف بسیار متنوعی از فعالیت‌ها را زیر سقف‌های یک مجموعه سامان می‌دادند که به عنوان یک بنگاه تولیدی معین در بسیاری از آنها شرکت، فاقد مزیت رقابتی بود. اما ملاحظات مربوط به

هزینه‌های مبادله^{۱۱} و ظرفیت‌های ایجاد شده در اثر تحقیق و توسعه و نیل به مزیت‌های انحصاری در بخش یا زمینه‌های پیشرو آن چنان موقعیتی برای شرکت‌ها و کشورها ایجاد می‌کند که می‌توانستند بار هزینه‌های ناشی از درگیر شدن در طیف نسبتاً متنوع فعالیت‌های فاقد مزیت را نیز به خود هموار نمایند و با پوشش دادن زیان‌های ناشی از آن فعالیت‌ها حتی سودهای قابل توجه را نیز در نهایت، ابراز نمایند. در مقیاس ملی نیز وجود بخش‌های پیشرو آن چنان قدرت و اعتباری برای کشور به وجود می‌آورد که با وجود باقی ماندن بسیاری فعالیت‌های تولیدی غیر بهره‌ور، کشور می‌توانست با اتکاء به دستاوردهای آن بخش‌های پیشرو به سهولت بار هزینه‌های بخش‌های غیر بهره‌ور را بر دوش خود هموار سازد و با مشکل چندان هم روبرو نباشد! تا آنجا که به شرکت‌ها مربوط می‌شود، در موج سوم انقلاب صنعتی، مفاهیم جدیدی مطرح شده و کاربست روز افزون یافته که به روشنی تحولات رخ داده در منطق مزیت رقابتی شرکت‌ها را آشکار می‌سازد.

مفاهیمی مانند «برون سپاری»^{۱۲}، تمرکز بر «مراکز سودآوری»^{۱۳} و ... حکایت از آن دارد که برای هر بنگاه ولو در حد غول‌هایی که فروش سالانه‌شان از GDP سیزده کشور در حال توسعه بالاتر باشد استمرار روندهای پیشین دیگر فاقد توجیه بوده و هر شرکت می‌بایست به تجزیه فعالیت‌های تولیدی خود مبادرت ورزیده و فقط آن حوزه‌های دارای مزیت را برای خود انتخاب نماید و بقیه را با استفاده از دستاوردهای انقلاب ارتباطات و کاهش چشمگیر هزینه‌های حمل و نقل به بیرون از شرکت بسپارد. خواه در همان منطقه خودش، خواه در اقصی نقاط کشورش و خواه هر نقطه مناسبی، در هر گوشه جهان! این چنین است که در اثر انقلاب دانایی از یک سو از فعالیت‌های تولیدی، زمان‌زدایی و مکان‌زدایی شده و از سوی دیگر، فعالیت‌های متعارف شرکت‌ها نیز به شدت تجزیه شده به طوری که امروز بسیاری از شرکت‌های بزرگ از کل فعالیت‌های استاندارد و شناخته شده، فقط دو فعالیت یعنی «طراحی اولیه» و «مونتاژ نهایی» را خود برعهده دارند و سایر فعالیت‌ها را در کادر برون‌سپاری سامان داده‌اند.

در مقیاس ملی، اما مسایل گستردگی‌ها و پیچیدگی‌های خاص خود را پیدا می‌کند و مسئله رقابت بین کشورها، مستلزم توجه به نکاتی است که تاکنون کمتر به آنها اشاره می‌شد. در اینجا نیز برای پرهیز از تطویل کلام، صرفاً به یک جنبه حیاتی از تحولات ناشی از انقلاب دانایی اشاره می‌شود، به این امید که در فرصت‌های دیگر همه ابعاد خطیر این تحولات مورد ارزیابی و دقت کافی قرار گیرد. با محور شدن «انسان» و توانایی‌های

مغزی او در عصر دانایی و تبدیل شدن دانایی به موتور و قلب تپنده خلق ارزش افزوده جدید، نحوه نگرش به بهره‌وری و توان رقابت اقتصاد ملی نیز تغییراتی را شاهد است. در این شرایط چه در حوزه شرکت‌ها، چه در حوزه بخش‌ها و چه در مقیاس ملی ما با یک تلقی فراگیر از مفاهیم بهره‌وری و رقابت روبرو هستیم و به عبارتی مهمترین تحول در عصر دانایی و محوریت یافتن تولید ناب، میکروفیزیک بهره‌وری و رقابت است.

بحث بر سر این است که در عصر دانایی، این بهره‌وری است که تعیین‌کننده بنیه تولیدی بنگاه‌ها در سطح خرد و GDP در سطح کلان است و بنابراین، در چنین شرایطی بهره‌وری تک‌تک کارکنان و بنیه تولید و توان رقابت همه بنگاه‌ها اهمیت می‌یابد. زیرا میانگین بهره‌وری یک اقتصاد از جهاتی شامل میانگین بهره‌وری تمامی کارگران خواهد بود. یک وجه این مسئله به محوریت و اهمیت خارق‌العاده بهره‌وری سرانه نیروی کار بازمی‌گردد و وجه دیگر مسئله به اهمیت بی‌سابقه تمرکز بر وضعیت بهره‌وری تک‌تک شرکت‌ها! زیرا در مقیاس بخشی نیز چنین استدلال می‌شود که بهره‌وری هر بخش اقتصادی نیز چیزی جز میانگین بهره‌وری کل شرکت‌های آن بخش نیست و این به معنای تأکید مجدد بر میکروفیزیک بهره‌وری و خصلت فراگیر آن، این بار در مقیاس شرکت‌هاست. در عین حال که از ملاحظات سطح کلان و توسعه نیز غفلت نمی‌شود و برای دولت نیز مسئولیت‌های پیچیده‌تر و جدی‌تری تعریف می‌شود. ترکیب این دو مبنا موجب تحول نگرش استراتژیست‌های کشورهای صنعتی در زمینه بخش‌ها و فعالیت‌های مهم و تعیین‌کننده در عرصه‌های بهره‌وری و توان رقابت اقتصاد ملی شده است. بحث بر سر این است که در کشورهای پیشرفته و ثروتمند امروز، اکثر کارکنان و کارگران در صنایع خدماتی مشغول به کار هستند به طوری که ۷۰ تا ۷۵ درصد کل کارکنان در این صنایع مشغولند، چیزی حدود ۲۰ تا ۲۵ درصد در صنایع کارخانه‌ای و بالاخره باقیمانده نیز در بخش کشاورزی اشتغال دارند.

این مطلب بدان معنی است که امروز استاندارد زندگی در کشورهای ثروتمند بیش از هر چیز، براساس بهره‌وری کارگران صنایع خدماتی تعیین می‌شود. بنابراین، دیگر این بهره‌وری کارگران صنایع پیشرفته‌ای همچون صنایع کامپیوتری یا تکنولوژی‌های پیشرفته نیست که در رتبه اول اهمیت قرار دارد بلکه این بهره‌وری انبوهی از کارگران در بخش‌های عمده‌فروشی، خرده‌فروشی و عمرانی است که نقش اصلی را در این زمینه برعهده دارد! این چنین است که امروز در مباحث جدی مربوط به بهره‌وری و توان رقابت اقتصاد

ملی در مقیاس کشورهای پیشرفته صنعتی، از تعابیر و اصطلاحاتی استفاده می‌شود که برای مدت‌های طولانی در جهت توضیح شرایط و مسائل کشورهای در حال توسعه از آنها استفاده می‌شد! برای مثال، امروز در پیشروترین متون مربوط به بهره‌وری و رقابت از مفهوم دوگانگی استفاده می‌شود، چیزی که اساساً برای توضیح تفاوت‌های میان ساخت‌های توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته کاربرد داشته است.

به جملات زیر دقت کنید:

«ژاپن اقتصادی دوگانه دارد! بدون تردید این کشور در صنایع خودروسازی، فلزات، ماشین‌آلات تراش و لوازم الکترونیکی بالاترین سطح بهره‌وری در مقیاس جهان را داشته است و حتی از ایالات متحده آمریکا نیز به میزان ۲۰ درصد در صنعت خودروسازی و ۵۰ درصد در صنایع فلزات جلو بوده است... اما: ژاپن دیگری هم در واقعیت وجود دارد که به واسطه دور بودن آن از تجارت بین‌المللی، از دید جهانیان پنهان مانده است و آن هم عبارت از بخش خدمات و صنایع خدماتی این کشور است. برای مثال؛ صنعت مواد غذایی و یک صنعت بزرگ در اقتصادهای مدرن به شمار می‌رود. در ژاپن، تعداد کارگران فعال در این صنعت، بیش از مجموع تعداد کارکنان فعال در صنایع خودروسازی، لوازم الکترونیکی و ماشین‌آلات تراش است!

بحث بر سر این است که در صنایع غذایی، بهره‌وری کارگران ژاپنی، یک سوم بهره‌وری کارگران آمریکایی است! اگر بپذیریم که بهره‌وری کل بخش تولید، برگرفته از میانگین بهره‌وری هر کارگر است، بهره‌وری پایین تعداد زیادی از کارگران ژاپنی در صنایع مواد غذایی باعث شده است که میانگین بهره‌وری ژاپن، پایین‌تر از ایالات متحده باشد. (لوئیس، ۱۳۸۶: XIV) کاربست لفظ اقتصاد دوگانه برای تبیین این شرایط، از جهات متعددی معنی‌دار و عبرت‌آموز است ولی بایست در فرصتی دیگر به شرح و بسط آن پرداخت. در اینجا صرفاً برای نشان دادن ابعاد اهمیت این مسئله، کافی است توجه داشته باشیم که کل کارگران شاغل در امر مونتاژ خودرو در ژاپن، حدود ۲۲۰ هزار نفرند. این در حالی است که تعداد کارگران شاغل در صنعت خرده‌فروشی این کشور بالغ بر ۷/۵ میلیون نفرند (لوئیس، ۱۳۸۶: ۴۵).

بنابراین، نیک می‌توان دریافت که توجه به میکرو فیزیک بهره‌وری و نقش تعیین‌کننده آن در شکل دادن به بهره‌وری ملی و توان رقابت شرکت‌ها و کشورها تا چه اندازه در عصر دانایی حائز اهمیت می‌شود و چرا طراحی برنامه‌های نیل به بهره‌وری فراگیر برای کشورهای پیشرفته صنعتی در این سال‌ها تا این اندازه اهمیت یافته است!

سخن پایانی

بخش مهمی از آنچه که تحت عنوان انقلاب دانایی، آثار و پیامدهای آن مطرح گردید، حتی هنوز در خود کشورهای پیشرفته صنعتی، خصلت فراگیر و عمومی پیدا نکرده است، تا چه رسد به کشوری مانند ایران که در آن به واسطه بی توجهی به ملاحظات و اقتضائات سیاست‌گذاری در کادر یک اقتصاد سیاسی رانتی، انگیزه‌های دانایی، کارآیی و بهره‌وری به صورت نهادمند تضعیف می‌شود و گستره و عمق این روند، در دوران‌های شکوفایی درآمد نفتی ابعاد به واقع نگران‌کننده‌ای پیدا می‌کند. طرح این مسئله عمدتاً با این انگیزه صورت می‌پذیرد که یکی از خطرناک‌ترین عرصه‌های انجام مسئولیت‌های دینی و ملی در این شرایط برای ما فهم «درست»، و «به موقع» از تحولاتی است که جهان در معرض آن قرار دارد زیرا تجربه‌های تاریخی، نشان دهنده آن است که یکی از مهمترین دلایل تشدید فاصله میان ما و کشورهای پیشگام در موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی آن است که ما به جای مشاهده هوشمندانه و عالمانه آن تحولات، بر خوردهایی از موضع اعجاب و وادادگی را در دستور کار قرار داده بودیم و بنابراین نتوانستیم به شکل منطقی با آن تحولات برخورد کرده، نسبت خود را با آنها مشخص سازیم. واقعیت این است که همانطور که مادر موج‌های اول و دوم انقلاب صنعتی نتوانستیم به موقع به درک این مسئله نائل شویم که «انقلاب صنعتی» یک نظام حیات جمعی است که ماشین‌آلات و تجهیزات شگفت‌برانگیز، تنها بخشی از میوه‌های ملموس و قابل مشاهده آن نظام حیات جمعی بوده است در ابعادی به مراتب جدی‌تر در معرض تکرار این غفلت و بی‌توجهی در مورد «دانایی» نیز قرار داریم! این خطر به واقع جدی است که کل انقلاب دانایی به عنوان یک نظام حیات جمعی، به وجوهی بسیار تنزل یافته مانند تعداد کامپیوترهای در دسترس و ... تحویل گردد و مجدداً یک فرصت استثنایی تاریخی از دست برود. تا آنجا که به ملاحظات بهره‌وری و رقابت مربوط می‌شود از مجموعه مباحث مطرح شده می‌توان به وجوه جدیدی از ضرورت پرداختن به بخش خدمات و تمامی زیربخش‌های آن آگاه شد. برای ما نیز به واسطه تأثیرپذیری شدید از اقتصاد سیاسی رانتی، رشد سرطانی، زیربخش خدمات واسطگی را تبدیل به یک مانع بزرگ توسعه کرده است که می‌بایست با یک چشم که گذشته و حال این پدیده را شناسایی می‌کند ژرف‌کاوانه به نحوه شکل‌گیری و زاد و رشد آن نگاه بیندازیم و با چشم دیگر و در کادر اقتضائات عصر دانایی برای آن برنامه‌ریزی کنیم! و چشم‌اندازی جدید طراحی بنماییم. از این قبیل مسائل هنگامی که کاریست شناخت تحولات آتی برای به‌سازی کشورمان در دستور کار قرار می‌گیرد، بی‌شمارند و امید آن که بتوانیم به تدریج، تک‌تک آنها را به نحو شایسته به بحث گذاریم!

پی‌نوشت‌ها:

- ۱-Kiljuken
- ۲- Marvin
- ۳-Bell
- ۴-Akin
- ۵-Harward design School
- ۶- Resource based
- ۷-Mathews
- ۸-Global Economic Prospects
- ۹- Liam & stocsky
- ۱۰- Lean Production
- ۱۱- Transaction Cost
- ۱۲- Outsourcing
- ۱۳- Profit-Centers

منابع فارسی:

- تلیس، اشلی و دیگران، سنجش قدرت ملی در عصر فراصنعتی نظارت و ترجمه مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی، ابرار معاصر ایران، تهران، چاپ اول، ناشر مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ایران، ۱۳۸۳.
- خلعتبری، فیروزه و دیگران، مجموعه مقالات آثار یکسان‌سازی نرخ ارزش بر بخش کشاورزی، انتشارات مؤسسه پژوهش‌های برنامه‌ریزی و اقتصاد کشاورزی، وزارت جهاد کشاورزی، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۱.
- ژید شارل و شارل ایست، تاریخ عقاید اقتصادی، ترجمه دکتر کریم سنجابی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۸.
- کواه، دنی، پیام یونسکو، شماره ۳۴۳، ۱۳۸۱.
- لوئیس، ویلیام، قدرت بهره‌وری، ترجمه آرش پازوکی، انتشارات میثاق همکاران، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶.
- لیست، فردریک، اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی، تجانس‌ها و تعارض‌ها، ترجمه عزیز کیاوند، نشر دیدار، تهران، ۱۳۷۸.
- مؤمنی، فرشاد، اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری، انتشارات نقش‌ونگار، چاپ اول، تهران، ۱۳۸۶.

- Kalyan, Sayal (1993), "paradox of Competitiveness and globalization of under development", political and Economic Weekly, India.
- Liam Ebrill, Janet Stocsky (1999), "Revenue Implications of trade liberalization" IMF Accasional Paper No. 180, Washington D.C.
- Stiglitz, Joseph (2003), "The Roaring Nineties", New York: w.w. Norton.
- UNDP (2003), Human Development Reptot, Oxford University Press, N.Y.
- World Bank (2004), "Global Economic Prospects", Washington D.C.
- Akin, William (1977), Technocracy and the American Dreqm: The Technocrat Mocement Berkeley, University of Californial Press.
- Galbraih, John Kenneth (1984), "The Affluent Society, 4th ed. (Boston: Houghton Mifflin).
- Mathews, John. A (2000), The Competitiveness of Nations and Enter Prises. ILO. Geneva.
- Chang H.K.J. (1994), "pokitical Economy of Industrial policy", Cambridge University Press.
- Adelman I. (1999), "The role of government in Economic Development Californian Agricultural experimnet Station. Giannini. Foundation of Agricultural Economics.
- Enos J. (1986), "Korean Industrial Policy", Prometheus, Vol. 4, No.2.
- Porter, M. E (2990), Competitive Strategy: techniques for analyzing inculstries and compe tuitions (New York, The free Press).
- Smith A. (1776). An Inquiry to the Naature and Causes of Welth of nations, London, Harber.
- Smith A. (1987), The Corvespondence of Adam Smith – Edited by Ernest Mossner and Ian Ross, Indianapolis, Ind, Liverty Fund.
- Kiljuken, Kimmo (1989), Twwards a Theory of I nternational division of Labor, World Developmentm Vol. 17, No.1.
- Marvin, Corolyn (1986), Dazzling the Multitude: Imagining the Electric light as a Communications Medium", in Corn, Joseph, ed. Imagining Tomorrow: History Technology, and the American Future, (Combridge, MA: MIT Press).
- Bell, Daniel (1975), "The Clock Watchers: Americans at work", time September.
- Galbraith, John Kenneth (1979), "The New Industrial State (Boston: Houghton Mifflin).